

مشروعیت سنجی بقای وکالت پس از فوت موکل در فقه امامیه و حقوق ایران

احسان حضرتزاده * مرکز تخصصی فقه و حقوق، مجتمع فقه، حقوق و قضای اسلامی، قم، ایران.
ehsan.hazratzadeh9@gmail.com

چکیده

بقا یا انفساخ عقد وکالت پس از فوت موکل، از مباحث اختلافی و محل تأمل در فقه امامیه است. دیدگاه مشهور آن است که وکالت، به عنوان عقدی جایز، با فوت هر یک از طرفین، به ویژه موکل منفسخ می‌شود. در برابر این دیدگاه، گروهی از فقهای متأخر با تردید در اطلاق قاعده انفساخ، امکان بقای وکالت پس از فوت را در مواردی قابل دفاع دانسته‌اند. این پژوهش با تکیه بر کتاب، سنت و تحلیل عقلی در قالب قیاس منطقی، اثبات می‌کند که فوت موکل خودبه‌خود موجب بطلان قهری وکالت نیست. در ادامه، استدلال‌های مشهور فقیهان، مانند اجماع، زوال اذن و انتقال مالکیت به ورثه، نقد شده و نارسایی آن‌ها در اثبات انفساخ مورد کاوش قرار گرفته است. در مقابل، با تحلیل ساختار عقود اذنی و مصادیق قانونی، نظیر ماده ۷۷۷ قانون مدنی ایران، نشان داده می‌شود که در موارد خاصی - مانند وکالت‌های انتقالی یا مبتنی بر التزام مستمر - ادامه وکالت حتی پس از فوت موکل، از منظر فقه امامیه و حقوق ایران قابل توجیه است. جستار حاضر در نهایت به این نتیجه می‌رسد که انفساخ وکالت با فوت موکل، نه تنها یک حکم قطعی و اجماعی نیست، بلکه در موارد معین می‌توان از بقای آن با پشتوانه معتبر دفاع کرد، و آن را مبنایی برای بازنگری در قانون‌گذاری آتی ایران دانست.

واژگان کلیدی: عقد وکالت، عقد اذنی، عقد جایز، انفساخ.

مقدمه

عقد وکالت در زمره عقود اذنی جای می‌گیرد که با تکیه بر اذن و رضایت، بستر نیابت در اعمال حقوقی را فراهم می‌سازد. فقها برای هر عقدی دو مدلول قائل شده‌اند: یکی مدلول مطابقی که مفاد مستقیم انشای طرفین در معامله است، مانند انتقال مال؛ و دیگری مدلول التزامی که ناظر به تعهد عملی متعاملین بر مفاد انشا شده است. در عقود اذنی، صرفاً مدلول مطابقی وجود دارد، بدون آنکه التزام حقوقی الزام‌آور ایجاد شود. این دسته از عقود صرفاً نشان‌دهنده اجازه یکی از طرفین به دیگری است، بدون آنکه الزام مستقلاً از سوی اذن‌دهنده متصور باشد. دیدگاه مشهور فقهای امامیه و حقوق ایران بر این اصل استوار است که وکالت، به عنوان یکی از عقود اذنی، با فوت موکل منفسخ می‌گردد؛ زیرا اذن که محور اصلی این عقد است، با زوال یکی از طرفین پایان می‌یابد. این امر را می‌توان از بند سوم ماده ۶۷۸ و ماده ۹۵۴ قانون مدنی استنباط کرد. اما در مقابل، برخی فقها معتقدند که انفساخ عقد در این شرایط مطلق نبوده و با توجه به شروط ضمن عقد یا توافقات پیشین، امکان بقای وکالت وجود دارد؛ بنابراین، بررسی اثر فوت موکل بر عقد وکالت و امکان بقای آن در این شرایط، از منظر فقهی و حقوقی ضرورتی انکارناپذیر است. از این رو، این مقاله تلاش دارد تا به این پرسش پاسخ دهد: بقای وکالت بعد از فوت موکل از منظر فقه امامیه و حقوق ایران به چه صورت است؟

اهمیت و ضرورت بررسی بقای عقد وکالت پس از فوت موکل، نه تنها مسئله‌ای نظری در میان عقود اذنی، بلکه یکی از مباحث محوری در تقاطع میان فقه امامیه و حقوق موضوعه ایران به شمار می‌آید. در حالی که ماده ۶۷۸ قانون مدنی بر انفساخ عقد وکالت به سبب فوت یکی از طرفین تصریح دارد، اما این حکم ظاهراً مطلق، در فرایندهای اجرایی و رویه‌های قضایی، همواره با چالش‌های تفسیری و تعارضات عملی مواجه بوده است.

آنچه ضرورت پژوهش حاضر را دو چندان می‌سازد، وجود یک خلأ تئوریک در تحلیل‌های فقهی - حقوقی درباره «مبنای فسخ» و نیز «حدود استثنائات قابل تصور» نسبت به این قاعده مشهور است؛ به ویژه آنجا که توافقات ضمن عقد، شرط بقا را مفروض گرفته یا موضوع وکالت، ماهیتی غیرشخصی باشد. از منظر فقهی نیز، علی‌رغم اتفاق نظر مشهور بر انفساخ، شواهدی از آرا فقهی متمایل به بقا دیده می‌شود که یا مبتنی بر اطلاعات یا از باب مصالح عقلایی قابل دفاع‌اند. همین تکرار در آرا و رویکردها، گویای آن است که این مسئله، ظرفیت بازاندیشی و واکاوی مجدد را داراست؛ به ویژه در نظام حقوقی کنونی که کارآمدی و پیش‌بینی‌پذیری نهادهای حقوقی از اهمیت بالایی برخوردار شده است.

از این رو، تحقیق در این موضوع، نه تنها گامی در جهت حل تعارضات نظری و عملی میان قواعد فقهی و مقررات حقوقی خواهد بود، بلکه می‌تواند به بازتعریف مفاهیم چون اذن، نیابت و اثر فوت در عقود اذنی منجر گردد. افزون بر این، نتایج این تحقیق، آثار مستقیمی بر روابط وکلای رسمی، موکلان متوفی، وراث و نهادهای قضایی خواهد داشت و می‌تواند به کاهش اختلافات و ارتقای امنیت حقوقی در حوزه وکالت بینجامد.

- پیشینه پیدایش مسئله بطلان عقد وکالت با فوت یکی از طرفین، ابتدا توسط مرحوم شیخ طوسی رحمه‌الله علیه از علمای قرن پنجم مطرح گردید (طوسی، بی‌تا-ب، ج ۲، ص ۳۶۸). سپس توسط مرحوم ابن ادریس، کیدری و ابن زهره مطرح گردید. لکن آنچه این بزرگواران مطرح کرده‌اند، هرچند کلام بزرگواران نسبت به بطلان عقد وکالت با فوت است، لکن این مقاله سعی در بیان بقای عقد وکالت با موت موکل است.

تحقیقات متعددی به بررسی ابعاد گوناگون عقد وکالت پرداخته‌اند، اما موضوع بقای وکالت پس از فوت موکل، به ویژه با رویکردی فقهی و حقوقی و با هدف اثبات مشروعیت آن، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در ادامه، به برخی از مهم‌ترین پیشینه‌های پژوهشی مرتبط اشاره می‌شود:

(۱) مقاله با عنوان «تحلیل فقهی و حقوقی شرط بقای وکالت بعد از فوت وکیل»، سکوتی و دادمهر، نشریه فقه و مبانی حقوق اسلامی، پاییز ۹۴؛

(۲) مقاله با عنوان «بررسی انحلال قهری عقد وکالت با فوت وکیل یا موکل»، عباسی لاهرودی، نشریه مطالعات علوم سیاسی، علوم و فقه، بهار ۹۶؛

(۳) پایان‌نامه با عنوان «بررسی مشروعیت شرط صحت بقای وکالت بعد از فوت در فقه امامیه، حقوق ایران»، علیزاده طباطبائی، دانشگاه آزاد کاشان، سال ۹۷؛

(۴) مقاله با عنوان «ماهیت توکیل و تأثیر فوت یکی از وکلا در قوام عقد وکالت»، رنجبر، نشریه فقه و مبانی حقوق اسلامی، بهار ۹۷؛

(۵) مقاله با عنوان «تأثیر زوایای قانونی فوت وکیل و موکل بر عقد وکالت»، شعبانی، نشریه مطالعات حقوق، تابستان ۹۹؛

پژوهش حاضر با تمایز از پژوهش‌های پیشین، در پی اثبات مشروعیت بقای عقد وکالت پس از فوت موکل است. این پژوهش با تتبع در کلام فقهای امامیه، به دنبال ارائه دیدگاهی نو و مستدل در این زمینه است.

- روش پژوهش با در نظر گرفتن ماهیت فقهی و حقوقی موضوع، روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی و بر پایه استناد به منابع اصیل و معتبر طراحی شده است. از رهگذر رویکرد نقلی، تلاش شده تا با رجوع به مهم‌ترین اسناد و متون فقهی و حقوقی از جمله آیات، روایات، آثار فقهی متقدمین و متأخرین، قوانین موضوعه، دیدگاه‌ها و آموزه‌های حقوق‌دانان، منظومه‌ای جامع از اقوال و نظریات مرتبط گردآوری گردد. این داده‌ها سپس در پرتو اصول علمی و تحلیلی نظام‌مند، مورد ارزیابی و نقد قرار گرفته‌اند.

۱. قاعده اولیه

فارغ از ادله خاص موافقان و مخالفان بقا عقد وکالت پس از وفات موکل، این پرسش مطرح می‌گردد که آیا می‌توان در پرتو آیات، روایات، قاعده عام و قابل اتکا ارائه داد تا در موارد فقدان دلیل خاص، به عنوان اصل موضوعی یا حکمی مورد استناد قرار گیرد؟ از این رو، در این بخش، به بررسی قرآن، سنت پرداخته می‌شود تا امکان استنباط چنین قاعده‌ای مورد ارزیابی قرار گیرد.

در تحلیل اصولی آیات و روایات، توجه به مبنای «مقام بیان» نقش تعیین‌کننده دارد؛ اما باید توجه داشت که در مقام بیان بودن متکلم، در بسیاری از موارد، امری مفروض و مبتنی بر ظهور حال او تلقی می‌شود. از آنجا که غرض عقلایی از تکلم، تفهیم و افاده معناست، اصل اولی آن است که گوینده در مقام بیان مراد جدی خویش است، مگر آنکه قرینه برخلاف آن اقامه گردد. از این منظر، دلالت بر اطلاق، متوقف بر اقامه مقدمه خارجی نیست، بلکه با اتکا به همان ظهور حال و انسجام کلام، می‌توان گفت که متکلم در مقام بیان جمیع قیود و شرایط بوده است. افزون بر این، حجیت ظواهر که در بنای عقلا پذیرفته شده، کاشفیت این ظهور را تقویت می‌کند و نیازی به اثبات تعبدی و مستقل برای مقام بیان باقی نمی‌گذارد.

۱.۱. قرآن

با تأمل و تتبع در آیات قرآن، می‌توان شواهدی یافت که بر بقای وکالت پس از فوت موکل دلالت ضمنی داشته باشند.

۱.۱.۱. آیه ۱۹ سوره کهف^۱

در تبیین کیفیت استدلال به آیه، فرستادن یکی از اصحاب کهف به شهر برای تهیه طعام است. در واقع، جمعی از افراد، یکی از اعضای خود را مأمور ساختند تا با در اختیار گرفتن سگه‌های نقره، برای آنان خرید انجام دهد. این عمل، دلالت بر تحقق نوعی تصرف نیابتی و تفویض مالی دارد؛

۱. «... فَأَبْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا لَهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ...»

یعنی آنان، فرد منتخب را در اموالشان نایب کرده و به نوعی او را وکیل خود در تصرف مالی و انجام خرید قرار دادند (ابن فهد، بی تا، ج ۳، ص ۲۹؛ بحرانی، بی تا، ج ۲۲، ص ۳؛ شهید ثانی و محقق حلی، بی تا، ج ۳، ص ۸۶؛ طباطبایی، بی تا، ص ۴۰۶؛ علامه حلی، بی تا-ب، ج ۱۵، ص ۵؛ علامه حلی و مقدس اردبیلی، بی تا، ج ۹، ص ۴۸۸؛ فاضل مقداد، بی تا، ج ۲، ص ۶۹؛ راوندی، بی تا، ج ۱، ص ۳۸۸؛ محقق حلی، بی تا-ج، ج ۱۰، ص ۵۳؛ مقدس اردبیلی، بی تا، ص ۴۶۱).

می توان اظهار داشت که جمله «فلیأتکم برزق منه» از حیث دلالت، دارای اطلاق است. نخست آنکه این اطلاق و شمول، جزء مدلول وضعی لفظ محسوب می شود و به موجب وضع، دلالت بر اطلاق دارد. دوم آنکه در فرضی که مخاطب دلالت وضعی را نپذیرد، می توان از طریق تمسک به مقدمات حکمت، اطلاق آیه را اثبات نمود.

توضیح آنکه: اولاً، در مقام مورد بحث، امکان تقیید هم برای موضوع حکم و هم برای خود حکم از ناحیه شارع وجود دارد، لکن شارع اقدامی به تقیید ننموده است. ثانیاً، شارع در این مقام، در صدد بیان آن اموری است که در تحقق موضوع و جریان حکم تأثیرگذارند؛ بدین معنا که نه در مقام جد و حکم واقعی، سخن از هزل و شوخی در میان است و نه در مقام تشریع، اهمال یا اجمالی در تعبیر صورت گرفته است. شایان ذکر است که استعمال عبارت «متکلم در مقام بیان باشد» اصطلاحی نادرست بوده و در منابع اصولی نیز مورد نقد قرار گرفته است (خمینی، بی تا، ج ۵، ص ۴۲۶؛ نایینی، بی تا، ج ۱، ص ۵۷۴). ثالثاً، هیچ گونه قرینه متصله ای که ظهور عبارت را به تقیید حکم یا موضوع آن با قیدی وجودی یا عدمی منحصر کند، در سیاق آیه دیده نمی شود. بنابراین، از حیث قواعد اصولی و براساس مقدمات حکمت، اطلاق جمله مذکور تمامی مصادیق، از جمله زمان پس از وفات را نیز دربرمی گیرد.

البته باید توجه داشت که احراز مقام بیان بودن متکلم، امری وجدانی است و مبتنی بر فهم عرفی و تحلیل مخاطب از سیاق کلام است. ممکن است برخی قائل شوند که این آیه در مقام بیان همه قیود و شرایط حکم نیست، بلکه صرفاً متکفل اصل جواز و بیان حکم ابتدایی است. در چنین فرضی، استدلال به اطلاق آیه با اشکال مواجه خواهد شد. اما با ملاحظه لحن، ساختار و هدف آیه، در مقام بیان بودن حکم به صورت کامل تلقی می کند، مگر اینکه قرینه برخلاف آن اقامه گردد.

۲.۱.۱. آیه ۲۳۷ سوره بقره^۱

۱. «... أَنْ يَغْفُونَ أَوْ يَغْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ...».

در کیفیت استدلال به آیه که در آن تعبیر «الذی بیده عقدہ النکاح» آمده، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که ناظر به تفسیر و تعیین مصداق این تعبیر قرآنی است^۱ (ابن بابویه، بی تا، ج ۳، ص ۸۸؛ ابن براج، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۶؛ ابن حمزه، بی تا، ص ۲۹۹؛ ابن سعید، بی تا، ج ۱، ص ۴۳۸؛ الطوسی، بی تا، ج ۶، ص ۲۱۶؛ شهید اول، بی تا، ج ۵، ص ۳۵۵؛ شهید ثانی و محقق حلی، بی تا، ج ۳، ص ۲۵۲؛ طوسی، بی تا-ج، ص ۴۶۸؛ علامه حلی و فخرالمحققین، بی تا، ج ۳، ص ۲۲۶؛ علامه حلی، بی تا-الف، ج ۳، ص ۵۷۷؛ علامه حلی، بی تا-ب، ج ۱۵، ص ۲۱۷؛ علامه حلی، بی تا-ه، ج ۳، ص ۸۴؛ راوندی، بی تا، ج ۲، ص ۱۳۸؛ کلینی، بی تا، ج ۱۱، ص ۵۹۳؛ محقق حلی، بی تا-د، ج ۲، ص ۲۷۴).

بر اساس مفاد این روایت، امام علیه السلام در مقام تفسیر آیه «الذی بیده عقدہ النکاح» مصداق آن را نه تنها پدر، برادر و وصی دانسته اند، بلکه شامل فردی نیز می دانند که از سوی زن در امور مالی و غیرمالی وکالت عام دارد؛ بدین معنا که او از سوی زن مأذون در انجام معاملات و تصرفات اجرایی است.

اطلاق بخش پایانی روایت مورد بحث^۲، دلالت بر جواز تصرف وکیل در امور مالی زن دارد، از جمله در خصوص بذل مهر. در تحلیل این اطلاق، نخست باید به دلالت وضعی آن اشاره کرد. از سوی دیگر، حتی در فرضی که دلالت وضعی بر اطلاق مورد پذیرش واقع نشود، با تمسک به مقدمات حکمت، می توان به اثبات این اطلاق پرداخت. به عبارت دیگر، اولاً، از آنجاکه شارع امکان تقیید برای موضوع یا خود حکم را داشته، اما چنین تقییدی را اعمال نکرده است. ثانیاً، روشن است که گوینده در مقام بیان اجزای مؤثر در تحقق موضوع و حکم بوده و از حیث لحن و ساختار بیانی، سخن در مقام جد است و نه در مقام هزل یا تفنن. ثالثاً، هیچ گونه قرینه متصله ای که بتواند موجب تقیید حکم یا موضوع آن به قید خاصی (چه وجودی و چه عدمی) شود، در سیاق روایت مشاهده نمی گردد. دلالت این اطلاق نیز، مانند موارد مشابه، از جهت اصولی قابل تحلیل بوده و بر پایه قرائن سیاقی، در مقام بیان بودن تلقی می گردد.

۳.۱.۱. آیه ۶۰ سوره توبه^۳

۱. «عن أبي عبد الله عليه السلام: في رجل طلق امرأته قبل أن يدخل بها... قال في قول الله عز وجل «أو يعقوا الذی بیده عقدہ النکاح» قال: هو الأب والأخ والرجل يوصى إليه والرجل يجوز أمره في مال المرأة فيبيع لها ويشتري لها، فإذا عفا فقد جاز».

۲. «الرجل يجوز أمره في مال المرأة فيبيع لها ويشتري لها، فإذا عفا فقد جاز».

۳. «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا...».

در استدلال به آیه شریفه، تعبیر «العاملین علیها» دلالت بر نهاد نیابت و وکالت کارگزاران در امر جمع‌آوری زکات دارد (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۲۲۸؛ ابوحیان، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۸۱؛ بحرانی، بی‌تا، ج ۲۲، ص ۳؛ روحانی، بی‌تا، ج ۳۰، ص ۱۳۴؛ روزبهان بقلی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۶؛ زین، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۵۴۲؛ شیخ علوان، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۰۹؛ طباطبایی، بی‌تا، ص ۴۰۶؛ علامه حلی و مقدس اردبیلی، بی‌تا، ج ۹، ص ۴۸۸؛ علامه حلی، بی‌تا-ب، ج ۱۵، ص ۵؛ قرطبی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۳۷۶؛ مراغی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۱۴۲).

عبارت «العاملین علیها» که در سیاق آیات مربوط به مصارف مشروع زکات وارد شده، دلالت بر آن دارد که شارع مقدس، کارگزاران و عاملان زکات را نه تنها مستحق دریافت بخشی از زکات دانسته، بلکه نقش نیابتی و شرعی آنان را در جمع‌آوری و تخصیص وجوه زکات در مصارف معین الهی نیز مورد تأیید قرار داده است. این دلالت، به لحاظ اصولی، بر اطلاق لفظ «العاملین» استوار است. نخست آنکه این اطلاق، از حیث دلالت وضعی، به عنوان بخشی از مدلول لفظی عبارت تلقی می‌شود.

در صورتی که دلالت وضعی بر اطلاق، مورد پذیرش واقع نشود، امکان استناد به مقدمات حکمت برای اثبات اطلاق مذکور وجود دارد. به تفصیل می‌توان گفت که اولاً، امکان تقیید برای موضوع یا حکم از سوی شارع وجود داشته، اما در مقام بیان، چنین تقییدی صورت نپذیرفته است. ثانیاً، سیاق آیه و نحوه بیان آن نشانگر آن است که متکلم در مقام توضیح امور دخیل در تحقق موضوع و حکم است و نه در مقام اجمال، تفنن یا هزل. ثالثاً، هیچ‌گونه قرینه متصله‌ای در کلام وجود ندارد که ظهور اطلاق عبارت را به قیدی خاص (چه از نوع وجودی و چه از نوع عدمی) مقید سازد؛ بنابراین نیابت کارگزاران در تصرف و توزیع زکات، حتی پس از فوت موکل نیز معتبر است، مگر آنکه قرینه‌ای بر انقضای وکالت وجود داشته باشد.

البته روشن است که تشخیص مقام در بیان‌بودن متکلم، در نهایت مبتنی بر برداشت عرفی از ساختار و سیاق آیه است؛ از این‌رو، اگر شارع صرفاً در مقام بیان اصل مشروعیت بوده باشد، نمی‌توان به اطلاق آن برای استمرار نیابت پس از وفات تمسک کرد.

۲.۱. روایات

در میان روایات وارده، نمونه‌هایی یافت می‌شود که می‌توان به آن‌ها به‌عنوان مؤیداتی بر بقا عقد وکالت پس از فوت موکل استناد نمود.

۱.۲.۱. **روایت اول از امام صادق علیه السلام**^۱ (ابن ابی جمهور، بی تا، ج ۳، ص ۲۵۸؛ ابن بابویه، بی تا، ج ۳، ص ۸۳؛ الطوسی، بی تا، ج ۶، ص ۲۱۳؛ حر عاملی، بی تا-ب، ج ۱۹، ص ۱۶۱؛ حر عاملی، بی تا-الف، ج ۲، ص ۳۰۳؛ حر عاملی، بی تا-ج، ج ۶، ص ۳۱۵؛ فیض کاشانی، بی تا-ب، ج ۱۸، ص ۹۵۹).

بررسی سندی نشان می‌دهد که تمامی راویان این حدیث، امامی و ثقه هستند و از این حیث، روایت صحیح است. نسبت به کیفیت استدلال در این روایت، می‌توان به عبارت «فالوکالة ثابتة أبداً» اشاره کرد؛ تعبیری که دلالت بر دوام و استمرار وکالت دارد. امام علیه السلام تصریح می‌فرماید که مادامی که موکل صریحاً اعلام نکند که قصد فسخ و خروج از وکالت دارد، وکالت در وضعیت اعتبار باقی می‌ماند؛ همان‌گونه که آغاز وکالت با اعلام صورت گرفته است. بر همین اساس، کلمه «أبداً» در این روایت، دلالت بر دوام و استمرار عقد وکالت در طول زمان دارد که اطلاق آن (چه با وضع چه با مقدمات حکمت) می‌تواند شامل حالت پس از وفات موکل نیز بشود.

هرچند تعبیر «أبداً» ظهور در دوام دارد، اما شمول آن نسبت به زمان پس از وفات، بسته به تلقی از گستره معنای آن در سیاق روایت است. در صورت احراز مقام بیان نسبت به تمام حالات، می‌توان استمرار وکالت را حتی پس از وفات نیز استظهار کرد، مگر آنکه قرینه بر خلاف آن ارائه شود. در پاسخ به اشکال تعارض این روایت با روایاتی که فوت را موجب بطلان وکالت می‌دانند، می‌توان گفت: اولاً بسیاری از آن روایات از نظر سند ضعیف‌اند و صلاحیت تخصیص ندارند؛ ثانیاً دلالت آن‌ها نیز غالباً مبهم یا قابل تأویل است. از این رو، توانایی تخصیص روایت مورد بحث را ندارند.

۲.۲.۱. **روایت دوم از امام صادق علیه السلام**^۲ (ابن بابویه، بی تا، ج ۳، ص ۸۷؛ الطوسی، بی تا، ج ۶، ص ۲۱۳؛ حر عاملی، بی تا-الف، ج ۱۹، ص ۱۶۲؛ حر عاملی، بی تا-الف، ج ۲، ص ۳۰۳؛ حر عاملی، بی تا-ج، ج ۶، ص ۳۱۵؛ فیض کاشانی، بی تا-ب، ج ۱۸، ص ۹۶۰).

بررسی سندی نشان می‌دهد که تمامی راویان این روایت، از امامی و ثقه هستند، از این رو، روایت از منظر رجالی در زمره احادیث صحیح قرار می‌گیرد.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ وَكَّلَ رَجُلًا عَلَى إِمْضَاءِ أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ فَالْوَكَالَةُ ثَابِتَةٌ أَبَدًا...».

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ وَكَّلَ آخَرَ عَلَى وَكَالَةٍ فِي أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ... قَالَ نَعَمْ إِنْ الْوَكِيلَ إِذَا وَكَّلَ ثُمَّ قَامَ عَنِ الْمَجْلِسِ فَأَمَرَهُ مَاضٍ أَبَدًا وَالْوَكَالَةُ ثَابِتَةٌ...».

نقطه ثقل استدلال در عبارت «فأمره ماض أبدا» نهفته است. این تعبیر، بر استمرار نفوذ وکالت از لحظه انعقاد تا زمان اعلام صریح عزل دلالت دارد. روشن است که امام علیه السلام تصریح می‌فرماید که صرف انعقاد وکالت و خروج وکیل از مجلس، موجب تثبیت نفوذ و رسمیت آن در آینده خواهد بود. از این رو، اطلاق عبارت «ماض أبدا» نه تنها استمرار وکالت در حالت طبیعی را نشان می‌دهد، بلکه به گونه‌ای قابلیت تسری به وضعیت پس از فوت موکل را نیز داراست. در واقع، تعبیر «أبدا» در این سیاق، دلالت بر دوام در غیاب موکل، حتی در صورت عدم امکان اطلاع‌رسانی مستقیم به سبب فوت وی خواهد داشت، مگر آن که دلیلی بر عزل وکالت به اطلاع وکیل برسد.

در این زمینه، ممکن است این پرسش مطرح شود که اطلاق «ماض أبدا» آیا استمرار وکالت را تا پس از وفات نیز دربرمی‌گیرد یا ناظر به دوره حیات موکل است. با این حال، در صورت فقدان گزینه صارفه و با توجه به اطلاق تعبیر، می‌توان استمرار را تا تحقق دلیل خلاف، مفروض دانست. در این مقام نیز می‌توان در پاسخ به اشکال تعارض میان این روایت و روایاتی که فوت موکل یا وکیل را موجب انفساخ وکالت می‌دانند، چنین بیان داشت که اولاً، شمار قابل توجهی از این روایات از حیث سند با ضعف مواجه‌اند و فاقد اعتبار کافی برای تخصیص روایت مورد استناد هستند. ثانیاً، از منظر دلالتی نیز بسیاری از این روایات فاقد وضوح و ظهور تام بوده و قابل حمل بر وجوه مختلف‌اند.

۳.۱. حکم عقل

مراد از حکم عقل، آن قضیه‌ای است که به واسطه آن به حکم شرعی دست‌یافته می‌شود. با این توضیح که عقل از این جهت، صرفاً به ملازمه حکم می‌کند، نه اینکه از جهت خود حیثیت موضوعیت داشته باشد (آخوند خراسانی، بی تا، ج ۱، ص ۳۹؛ الشاهرودی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۲).

حکم عقلی را می‌توان در سه قسم تقسیم‌بندی نمود:

قسم اول: این است که عقل، وجود مصلحت یا مفسده‌ای را در فعلی از افعال ادراک کند و بر همین اساس، حکم به وجوب یا حرمت آن دهد. این مبتنی بر مبنای اکثریت فقهای امامیه و معتزله است که احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد واقعی هستند.

قسم دوم: عقل، حسن یا قبح را درک می‌کند، مانند ادراک حسن طاعت و قبح معصیت و بر این اساس، حکم به ثبوت حکم شرعی در مورد آن می‌کند. این مبتنی بر قاعده ملازمه است؛ یعنی هرگاه عقل به گونه‌ای قطعی حکمی دهد، شرع نیز همان را امضا می‌کند.

قسم سوم: در این قسم، عقل به حقیقتی واقعی صرف‌نظر از وجود شریعت و دین پی می‌برد؛ مانند ادراک استحاله جمع بین نقیضین یا ضدین. این قسم، همان است که به عقل نظری معروف است.

اگر در کنار چنین ادراکی، دلیلی شرعی نیز قرار گیرد، می‌توان با ترکیب آن‌ها، حکم شرعی را در مورد خاصی استنباط کرد؛ چراکه عقل در اینجا نقش صغری قیاس را ایفا می‌کند (خوئی، بی‌تا، ج ۴۷، ص ۵۸). عقل در چنین مواردی، قیاس اقترانی حملی شکل اول تشکیل می‌دهد که از یک کبری و صغری ترکیب یافته و به صورت زیر سامان می‌گیرد:

صغری: در باقی ماندن وکالت پس از فوت موکل، مصلحتی وجود دارد^۱ که نیاز است به آن دست‌یافت و آن را استیفا کرد.

کبری: هرگاه مصلحتی وجود داشته باشد که رسیدن به آن الزامی است، شارع حکیم به تحقق آن، امر خواهد نمود.

نتیجه: بنابراین، حکم شرعی در بقای وکالت پس از فوت موکل، وجوب استیفای آن مصلحت است.

۲. ادله قائلین به بطلان عقد

در زمره دیدگاه‌هایی که قائل به بطلان عقد وکالت پس از فوت موکل یا وکیل هستند، مستنداتی چند مطرح شده که برخی از آن‌ها از شهرتی در میان فقهای امامیه برخوردار است. در این بخش، هریک از این ادله بررسی خواهد شد تا ابعاد و مبانی آن‌ها روشن گردد. پس از آن، به ارزیابی دیدگاه مقابل (نظر قائلان به عدم بطلان عقد وکالت به واسطه فوت) پرداخته خواهد شد.

۱.۲. اجماع بر بطلان عقود جائزه

در پژوهش‌های فقهی پیرامون بطلان عقود جائزه، از جمله مسائلی که مورد توجه قرار گرفته، استناد به اجماع فقهی است. بررسی اجماع در این زمینه نشان می‌دهد که فقها در دو دسته کلی قابل تقسیم‌اند: نخست، گروهی از فقها که صرفاً به فتوا اکتفا کرده‌اند و حکم به بطلان این‌گونه عقود پس از وقوع اسباب زوال، مانند فوت، داده‌اند؛ دوم، دسته‌ای دیگر از فقها که افزون بر اظهار نظر فتوایی، اقدام به نقل اجماع یا ادعای عدم خلاف در میان فقهای امامیه نموده‌اند.

۱.۱.۲. فتوا بدون اجماع یا عدم خلاف

فقیهانی که هرچند در آثار خود از اجماع یا ادعای «عدم خلاف» سخنی به میان نیاورده‌اند، اما قائل به بطلان عقود اذنی پس از فوت یکی از طرفین شده‌اند، در دوره‌های مختلف تاریخی حضور داشته‌اند.

^۱. توضیح: به عنوان مثال در صورت افتتاح حساب مشترک توسط زوجین و اعطای اختیار برداشت به یکدیگر، با فوت شوهر، وکالت زوجه از نظر حقوقی به استناد مواد ۶۸۷ و ۹۵۴ قانون مدنی منتفی است. با این حال، در خانواده‌های بی‌بضاعت که منبع مالی دیگری ندارند، برخی مصالح خانوادگی ممکن است لزوم استمرار حق برداشت زوجه را توجیه‌پذیر سازد.

در قرن هشتم، علامه حلی در آثار متعدد خود حکم به بطلان عقود جائزه از جمله وکالت پس از فوت طرفین داده است (علامه حلی، بی تا-ج، ص ۲۶؛ علامه حلی، بی تا-ه، ج ۲، ص ۳۲۷؛ علامه حلی، بی تا-الف، ص ۳، ج ۲۳۱). در قرن دهم، محقق کرکی ضمن تأکید بر جواز عقد وکالت از سوی هر دو طرف، تصریح می کند که این عقد در اثر فوت هر یک از طرفین باطل می شود (علامه حلی و محقق کرکی، بی تا، ج ۸، ص ۲۷۳). شهید اول نیز با استناد به قاعده کلی در عقود اذنی، بر بطلان ودیعه در صورت فوت مودع یا مستودع تأکید کرده است (شهید اول، بی تا، ج ۴، ص ۲۳۵). در قرن دوازدهم، مرحوم بحرانی به این نکته اشاره کرده که عقود جائزه با فوت یکی از طرفین منفسخ می شوند (بحرانی، بی تا، ج ۲۱، ص ۲۲۷). در قرن سیزدهم نیز فقهایمانند؛ محقق عاملی (حسینی عاملی و علامه حلی، بی تا، ج ۵، ص ۱۴۳) محقق طباطبایی و محقق نجفی، بر همین مبنا تأکید داشته اند. از جمله، محقق طباطبایی بر این باور است که همان گونه که وکالت با فوت موکل باطل می شود، با فوت وکیل نیز منفسخ خواهد شد؛ زیرا وکالت از جمله عقود جائزه است که طبع آن اقتضای انحلال با فوت را دارد (محقق حلی، بی تا-ج، ج ۱، ص ۵۸۶). محقق نجفی نیز در خصوص مضاربه، همین مبنا را جاری دانسته و آن را از حیث ماهیت، در حکم وکالت تلقی کرده است (صاحب جواهر، بی تا، ج ۱۳، ص ۶۱۰).

در قرن چهاردهم، محقق نائینی با تفکیک میان عقود اذنی و مطلق عقود جائزه، ملاک بطلان را نه مطلق جواز عقد، بلکه ویژگی اذن محور بودن آن دانسته است (عراقی و نائینی، بی تا، ص ۳۷۹). همچنین که کاشف الغطاء نیز عقد مورد بحث را همانند سایر عقود جائزه، قابل انفساخ با فوت یکی از طرفین می داند (کاشف الغطاء، بی تا، ج ۳، ص ۵۱۶).

این مجموعه از فتاوا، گرچه فاقد نقل اجماع اند، اما از حیث کثرت، می توانند به عنوان مستند قوی در تقویت نظریه بطلان وکالت و سایر عقود اذنی با موت یکی از طرفین مورد توجه قرار گیرند.

۲.۱.۲. فتوا با اجماع یا عدم خلاف

برخی از فقها در تحلیل حکم بطلان وکالت بر اثر فوت، تنها به بیان فقهی بسنده نکرده اند، بلکه با استناد به اجماع یا ادعای عدم خلاف میان اصحاب، تلاش نموده اند استحکام استدلال خود را افزایش دهند.

در قرن سیزدهم، محقق طباطبائی این حکم را از مسلمات فقه امامیه دانسته و با تکیه بر عدم اختلاف میان فقیهان، آن را مورد تأکید قرار داده است (طباطبائی کربلایی و محقق حلی، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۲؛ محقق حلی، بی تا-ج، ج ۱۰، ص ۶۱). در قرن چهاردهم، سید محسن حکیم نیز ضمن بررسی اقوال موجود در متون فقهی، بر این نکته تأکید می کند که مضمون بطلان وکالت در اثر موت

در بسیاری از منابع تکرار شده و نزد فقیهان، از جمله احکام مورد اتفاق و مسلم تلقی می‌شود؛ چرا که این حکم برخاسته از ماهیت عقود جائزه است (حکیم و یزدی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۳۱۸). در قرن پانزدهم، محقق روحانی نه تنها بر این رأی فقهی پای می‌فشارد، بلکه ادعای اجماع را مطرح می‌سازد. وی با تصریح بر اینکه مسئله محل بحث از مسائل اجماعی است، بر توافق عمومی فقیهان در بطلان مطلق عقود جائزه به واسطه عواملی چون فوت، جنون یا اغما که منجر به زوال اذن مالک می‌شود، تأکید می‌نماید (روحانی، بی‌تا، ج ۲۸، ص ۳۹۳). تعبیر به «تسالم ظاهر الأصحاب» نیز نشان‌دهنده یک وفاق فراگیر فقهی است.

مجموع این اقوال، ضمن تقویت جایگاه نظریه بطلان عقد وکالت بر اثر فوت، نشان می‌دهد که این رأی نه تنها برخاسته از استدلالات تحلیلی، بلکه برخوردار از پشتوانه اجماعی و سنت استقرائی در فقه امامیه است.

۲.۲. اجماع بر بطلان وکالت

در بررسی بعد اجماعی بطلان عقد وکالت به طور خاص، افزون بر اجماع کلی در باب بطلان عقود جایز به واسطه فوت، فقها به صورت خاص نیز اجماعی بر بطلان خود عقد وکالت مطرح کرده‌اند. در این زمینه نیز می‌توان فقها را به دو دسته تقسیم کرد: نخست، فقیهانی که صرفاً به فتوا در این زمینه اکتفا کرده‌اند. دوم، گروهی که افزون بر فتوا، ادعای اجماع یا عدم خلاف را بیان نموده‌اند.

۱.۲.۲. فتوا بدون اجماع یا عدم خلاف

شیخ طوسی از جمله فقهای نخستین است که بر انفساخ وکالت به سبب فوت یا جنون یکی از طرفین تأکید می‌کند (طوسی، بی‌تا-ب، ج ۲، ص ۳۶۸). ابن ادریس حلی نیز در ادامه همین مسیر، مواردی مانند فوت، جنون و بی‌هوشی را اسباب قهری بطلان وکالت معرفی کرده است (ابن ادریس، ۱۳۸۷، ج ۱۰، ص ۱۲۵). کیدری نیز انحلال وکالت را در فرض فوت موکل پذیرفته است (کیدری، بی‌تا، ص ۳۲۰).

در قرن هفتم، محقق حلی در آثار مختلف خود، وکالت را از عقود جائزه دانسته که با فوت یا زوال اراده یکی از طرفین منفسخ می‌شود (محقق حلی، بی‌تا-د، ج ۲، ص ۱۵۲). در قرن هشتم، فخرالمحققین (علامه حلی و فخرالمحققین، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۵۱) و علامه حلی نیز همین دیدگاه را با تصریح به ماهیت جوازی عقد وکالت ابراز کرده‌اند (علامه حلی، بی‌تا-الف، ج ۳، ص ۲۳). شهید اول نیز همین رأی را با افزودن مواردی مانند حجر نسبت به موکل، مطرح کرده است (شهید اول، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۱۹۹).

در قرون نهم و دهم، فقهای هم چون محقق حلی (محقق حلی، بی تا-الف، ج ۲، ص ۲۸۲)، ابن فهد حلی (ابن فهد حلی، بی تا، ج ۳، ص ۳۱) و فقعی (فقعی، بی تا، ص ۱۶۸) همین مبنا را در آثار خود تکرار کرده اند. شهید ثانی نیز در چند اثر معتبر فقهی خود، بر بطلان وکالت به دلیل فوت هر یک از طرفین تأکید دارد (شهید اول، بی تا، ج ۲، ص ۱۵؛ شهید ثانی و محقق حلی، بی تا، ج ۵، ص ۲۴۶؛ شهید ثانی، بی تا، ص ۴۲۳).

در قرن یازدهم، محقق سبزواری (سبزواری، بی تا، ج ۱، ص ۶۷۲) و فیض کاشانی (فیض کاشانی، بی تا-الف، ص ۲۱۲) همین دیدگاه را ادامه داده اند. در قرن سیزدهم، میرزا قمی (میرزا قمی، بی تا، ج ۴، ص ۲۰۵) و مراغی (مراغی، بی تا، ج ۲، ص ۴۰۶) دیدگاه خود را به بیان تسالم فقهی تقویت می کنند.

در دوره معاصر، فقهای چون محقق اصفهانی (اصفهانی، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۴)، کاشف الغطاء (کاشف الغطاء، بی تا، ج ۴، ص ۹۹)، شهید صدر (صدر، ۱۴۳۴، ج ۱۴، ص ۲۵۵)، محقق قاضی (قاضی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۷) و محقق انصاری (انصاری، بی تا، ج ۱، ص ۴۱۷) همگی با عباراتی صریح و بی ابهام، بر بطلان وکالت پس از موت یکی از طرفین تأکید دارند.

۲.۲.۲. فتوا با اجماع یا عدم خلاف

ابن زهره در قرن ششم از جمله نخستین کسانی است که بر انفساخ وکالت به سبب فوت موکل، بدون اختلاف نظر میان فقها، تأکید کرده است (ابن زهره، بی تا، ج ۱، ص ۲۶۹).

در قرن پانزدهم نیز محقق سبزواری با استناد به اجماع، بطلان وکالت را در اثر فوت وکیل و همچنین فوت موکل قطعی می داند (سبزواری، ۱۴۱۷، ج ۲۱، ص ۲۱۷).

در همین زمینه، تحلیل محقق خوئی نیز جایگاه ویژه ای دارد. وی با اشاره به رأی صاحب جواهر، بیان می کند که بطلان وکالت به سبب فوت موکل از موارد مورد اجماع میان فقیهان است. وی در ادامه تحلیل خود، یکی از ادله بطلان را انتقال مالکیت اموال به ورثه پس از فوت موکل می داند که در نتیجه آن، دیگر مجوزی برای ادامه تصرف وکیل باقی نمی ماند. هر چند برخی در این استدلال نسبت به اموالی که در حدود ثلث باقی می ماند اشکال کرده اند، اما تحلیل نهایی وی مبتنی بر این مبناست که وکیل به عنوان نایب موکل عمل می کند، و با قطع رابطه موکل با مال و سقوط اختیار او در تصرف، نیابت نیز به صورت منطقی پایان می یابد (الخوئی، بی تا، ج ۹، ص ۳۰۲).

این مجموعه روایات و استظهارات، نشان می دهد که بطلان عقد وکالت پس از فوت یکی از طرفین، نه تنها تسالم فقهی بلکه در بسیاری موارد اجماعی داشته است.

۳.۲. زائل شدن اذن به وسیله فوت

از جمله ادله‌ای که در تبیین بطلان وکالت پس از فوت موکل مطرح گردیده، زوال اذن به سبب انقطاع حیات موکل است (باقری اصل، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۲۰). مطابق این دیدگاه، با فوت موکل، اذن صادرشده منتفی گردیده و از این رو، وکیل نیز از اهلیت در تصرف خارج می‌گردد. در تأیید این مبنا، گروهی از فقیهان صرفاً به فتوا اکتفا کرده‌اند و گروهی دیگر، علاوه بر فتوا، مدعی اجماع یا لاخلاف نیز شده‌اند.

۱.۳.۲. فتوا بدون اجماع یا عدم خلاف

در میان فقیهان قرن هشتم، علامه حلی تصریح دارد که هرگاه وکیل یا موکل در اثر فوت، جنون یا بی‌هوشی صلاحیت تصرف را از دست دهند، عقد وکالت منفسخ خواهد شد (علامه حلی، بی‌تا-ب، ج ۱۵، ص ۱۵۷). محقق اردبیلی نیز با تأکید بر مبنای اذن در وکالت، تصریح می‌کند که وکالت با فوت وکیل، به طور قهری باطل می‌گردد و به ورثه منتقل نمی‌شود؛ چراکه استمرار اذن پس از فوت قابل تصور نیست. همچنین، در صورت فوت موکل نیز عقد منفسخ است، چرا که ماهیت آن وابسته به رضایت مستمر اوست و پس از فوت رضایتی باقی نمی‌ماند (علامه حلی و مقدس اردبیلی، بی‌تا، ج ۹، ص ۵۵۴).

شهید ثانی در تبیین علت بطلان، آن را نه صرفاً ناشی از جوازی بودن عقد، بلکه ناشی از ماهیت اذنی وکالت می‌داند. به اعتقاد او، چون وکالت صرفاً به فرد مأذون اختصاص دارد، با زوال شخصیت موکل یا وکیل، اذن نیز از بین رفته و عقد منحل می‌شود (شهید ثانی و محقق حلی، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۷). در ادامه این خط فکری، محقق عاملی نیز بر این مبنا استوار است که در صورت فوت، جنون یا بی‌هوشی هر یک از طرفین، وکالت باطل می‌شود؛ زیرا اذن در چنین حالتی به طور طبیعی ساقط می‌گردد (حسینی عاملی و علامه حلی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۷).

در میان فقهای متأخر نیز، محقق بجنوردی عنوان می‌کند که عقود جائزه بر پایه اذن بنا شده‌اند و در صورتی که فرد فاقد صلاحیت اذن گردد (اعم از فوت، جنون یا موارد مشابه) اذن منتفی شده و عقد نیز قهراً منفسخ می‌گردد (بجنوردی، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۶). این مبنا در آثار آیت‌الله سبحانی دام‌ظله نیز تکرار شده و به همان صورت مورد تأیید قرار گرفته است؛ مبنی بر اینکه از بین رفتن صلاحیت اذن موجب زوال مشروعیت عقد می‌شود (سبحانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۵۸).

۲.۳.۲. فتوا با اجماع یا عدم خلاف

مرحوم بحرانی، از فقهای برجسته قرن دوازدهم، در تبیین مبنای فقهی بطلان وکالت پس از فوت موکل، بر دو نکته کلیدی تأکید می‌ورزد. نخست آنکه، پس از فوت موکل، موضوع وکالت به مالکیت فرد دیگری منتقل می‌شود و تصرف در آن، مستلزم اذن مالک جدید خواهد بود. دوم آنکه، وکالت

از جمله عقود جائزه است که استمرار آن منوط به بقای رضایت و اذن طرفین است؛ اموری که پس از فوت دیگر قابل تحقق نیست. وی در نهایت تصریح می‌کند که در مورد بطلان وکالت در فرض مذکور، هیچ‌گونه اختلاف نظر یا ابهامی میان فقها وجود ندارد (بحرانی، بی تا، ج ۲۲، ص ۲۲). این دیدگاه در قرن چهاردهم نیز توسط محقق حکیم مورد تأیید و تقویت قرار گرفته است. وی با استناد به اجماع فقهی، اعلام می‌دارد که به سبب زوال اذن در اثر فوت، عقد وکالت به طور قطعی باطل می‌گردد (حکیم و یزدی، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۴).

در اندیشه حقوقی معاصر، نیز ماهیت وکالت از اساس مبتنی بر بقای قصد و رضا در هر دو سوی رابطه نیابت است. چنان‌که دکتر ناصر کاتوزیان تصریح می‌کند: «نیابت از جمله اموری است که در آن، قصد و رضا حدوثاً و بقاءً از جمله شرایط صحت تلقی شده است». از این رو، با زوال شخصیت موکل به واسطه فوت، اهلیت حقوقی او نیز ساقط می‌شود و اذن، به عنوان جوهره اصلی عقد نیابت، از میان می‌رود. ایشان در آثار خود بارها به این نکته اشاره کرده‌اند که: «مبنای اختیار وکیل در تصرفات خود، اذن موکل است که در نتیجه فوت، منبع زاینده‌ی آن اذن، منقطع می‌شود» (کاتوزیان، ۱۳۶۴، ص ۲۹؛ کاتوزیان، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۲۰۹). برخی دیگر بر این باورند که عقد جایز، چه در مرحله ایجاد و چه در مرحله بقا، نیازمند قصد و اراده مستمر طرفین است. بر این اساس، تداوم چنین عقدی پس از فوت یکی از طرفین با اشکال مواجه می‌شود (ایزانلو و میرشکاری، ۱۳۸۸، ص ۷۵).

۴.۲. انتقال مال به ورثه به وسیله فوت

از جمله ادله‌ای که در انفساخ عقد وکالت به سبب فوت موکل اقامه گردیده، این است که با تحقق فوت موکل، تمامی اموال وی به صورت قهری به وراث منتقل می‌گردد. از آنجاکه وکالت در امور مالی، بر مبنای اذن و سلطه موکل استوار است، با انتقال مالکیت موضوع نیابت به دیگری (وارث)، موضوع وکالت زائل می‌گردد و استمراری برای عقد باقی نمی‌ماند. در این زمینه، گروهی از فقهای متقدم و متأخر به فتوا بسنده کرده‌اند و برخی دیگر علاوه بر فتوا، دعوی اجماع یا عدم خلاف نیز مطرح نموده‌اند. همچنین در اندیشه حقوق دانان معاصر نیز این تحلیل مورد تأیید قرار گرفته است.

۱.۴.۲. فتوا بدون اجماع با عدم خلاف

از جمله فقیهان برجسته قرن دهم، محقق اردبیلی است که در تبیین مبنای بطلان وکالت پس از فوت موکل، بر انتقال مالکیت مال به دیگری تأکید می‌کند و نتیجه می‌گیرد که تصرف وکیل در مال پس از فوت، بدون اذن مالک جدید، فاقد وجاهت شرعی و حقوقی خواهد بود (علامه حلی و مقدس اردبیلی، بی تا، ج ۱۰، ص ۲۷۷).

در قرن سیزدهم نیز محقق نراقی همین دیدگاه را بیان کرده و افزوده است که وکالت با فوت موکل منفسخ می‌شود. همچنین، بقای اهلیت وکیل نیز شرط صحت وکالت است و با فوت وکیل یا انتقال موضوع وکالت به ورثه، این شرط از بین می‌رود. از این منظر، انتقال مال به ورثه نه تنها تغییر در مالکیت ایجاد می‌کند، بلکه موجب انقطاع مبنای عقد وکالت نیز می‌گردد (نراقی، بی تا، ص ۴۴۶).

۲.۴.۲. فتوا با اجماع یا عدم خلاف

در میان فقهای برجسته قرن سیزدهم، محقق نجفی با تکیه بر ادعای اجماع، استدلال به بطلان وکالت در اثر فوت موکل را تقویت کرده است. وی ضمن اشاره به این نکته که با فوت موکل، تمام اموال او به وارث منتقل می‌شود و در نتیجه، موضوع وکالت از بین می‌رود، تأکید می‌نماید که مبنای اصلی این حکم، اجماع فقها بر بطلان وکالت در چنین وضعیتی است. بر این اساس، با انقطاع رابطه میان موکل و مال مورد وکالت، ادامه نیابت وکیل فاقد مبنای شرعی و فقهی تلقی می‌گردد (صاحب جواهر، بی تا، ج ۱۴، ص ۲۹۶).

در میان حقوق دانان معاصر نیز همین مبنا پذیرفته شده است. دکتر امامی آورده است: «اگر نیابت مربوط به امور مالی منوب عنه باشد، از آنجا که با فوت وی دارایی اش به ورثه منتقل می‌شود، تمامی تصرفات نائب در مورد نیابت، فضولی تلقی شده و به خودی خود منشأ اثر نخواهد بود» (حسن امامی، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۹). همچنین دکتر کاتوزیان در اثر خود تصریح دارد: «با فوت موکل و انتقال دارایی او، نیابت وکالت زایل شده و استمرار آن بدون تنفیذ وارث فاقد حجیت است» (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۱۹۴).

این مجموع اقوال فقهی و تحلیل‌های حقوقی، دلالت بر آن دارد که انتقال مال به ورثه در اثر فوت موکل، نه تنها موجب زوال موضوع وکالت می‌شود، بلکه مشروعیت و استمرار وکالت را نیز از اساس منتفی می‌سازد.

۳. ادله فائین بقای عقد

از نظر این دسته، بسیاری از استدلال‌هایی که در تأیید بطلان عقد پس از فوت موکل اقامه شده است، قابلیت نقد و بررسی دارند. این پاسخ‌ها، عمدتاً ناظر به ادله‌ای نظیر؛ اجماع بر بطلان عقود جایز، اجماع خاص بر بطلان عقد وکالت، زوال اذن و انتقال مال به ورثه است و سعی می‌شود با بررسی مبانی و مفروضات این ادله، امکان استمرار و نفوذ وکالت پس از فوت موکل از منظر فقهی و حقوقی به بحث گذارده شود.

۱.۳. مناقشه در اجماع

در بحث اجماع، نخست باید به تقسیم‌بندی‌های آن از منظر علم اصول فقه توجه کرد. اجماع، به طور کلی به دو قسم «محصل» و «منقول» تقسیم می‌شود. اجماع محصل آن است که محقق، با بررسی آرای فقها معاصر، به اتفاق نظر آنان در یک مسئله برسد. در مقابل، اجماع منقول عبارت است از نقل اتفاق نظر فقها در عصری پیشین که این توافق از سوی یکی از فقها موثق گزارش شده باشد. هر یک از این اقسام، به اجماع «تبعیدی» و «مدرکی» تقسیم می‌گردد. اجماع تبعیدی به اجماعی اطلاق می‌شود که مستند آن، نه دلیل نقلی و نه دلیل عقلی خاصی است، بلکه تنها بر اساس سیره و سنت فقها به آن استناد می‌شود. در مقابل، اجماع مدرکی اجماعی است که فقها، علی‌الغالب، بر اساس دلیل مشترک عقلی یا نقلی به آن حکم رسیده‌اند.

در مسئله مورد بحث، از آن‌جا که برای مدعی بطلان عقد وکالت به دلیل عقلی یا نقلی (ولو به شکل محتمل المدرک) تمسک شده است، تحقق اجماع تبعیدی در این زمینه منتفی خواهد بود. در واقع، اجماع در این مورد یا مستند به دلیل مشخص فقهی است یا دست‌کم، احتمال وجود چنین دلیلی در میان نظرات فقهی مطرح است. این امر از منظر اصولی موجب می‌شود که اجماع مورد استناد، ارزش اثباتی تبعیدی نداشته باشد. به تعبیر دیگر، این نوع اجماع در زمره اجماع مدرکی قرار می‌گیرد که فاقد حجیت مستقل است و نمی‌تواند به عنوان کاشف از رأی معصوم تلقی شود. همچنین در مقابل اجماع ادعاشده، دیدگاه مخالف نیز از سوی برخی فقیهان اهل سنت مطرح شده است (اکبر عراقی و همکاران، ۱۴۰۴، ص ۱۳). افزون بر این، در فقه امامیه نیز با توجه به مخالفت، چنین اجماعی فاقد حجیت لازم خواهد بود (لنگرودی، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۴۳۶).

این نکته نیز حائز اهمیت است که اجماع تبعیدی، در تاریخ فقه امامیه، بسیار نادر است؛ به نحوی که از فقیه برجسته، سید ابوالقاسم خوئی نقل شده است که اجماع تبعیدی تنها در دو مورد قابل اثبات است: یکی مسئله «وضع المیت مستقبلاً إلى القبلة فی قبره» و دیگری «حرمان ولد الزنا من الإرث» (به نقل از درس خارج اصول فقه استاد مصطفوی، مورخ ۱۳۸۸/۰۷/۱۹).

۲.۳. ردّ دلیل انتقال تمام اموال به ورثه

در نقد استدلال به انفساخ عقد وکالت به جهت انتقال تمام دارایی‌های موکل به ورثه پس از فوت، چند نکته اساسی قابل طرح است که هریک می‌تواند پایه‌های این استدلال را متزلزل سازد. نخست آن که تعلق وکالت، لزوماً و دائماً به اموال نیست. بسیاری از وکالت‌ها مربوط به امور غیرمالی‌اند یا دایره آن‌ها، از مالکیت خارج است؛ بنابراین، فرض انحصار وکالت در امور مالی، با واقعیت انطباق ندارد.

ثانیاً حتی در فرض تعلق وکالت به امور مالی، اختصاص وکالت به بخشی از اموال که در حکم باقی مانده در ملک موکل است، موجب بطلان وکالت نمی شود. مصادیقی از این امر را می توان در موارد تصرف در ثلث اموال یافت که اختیار آن همچنان با موصی باقی می ماند و نیازمند اجازه ورثه نیست. فقیهانی مانند صاحب عروه و مرحوم صانعی، تصریح دارند که تصرفات در ثلث، مستقلاً نافذ است و نیاز به اذن وراث ندارد، حتی بعد از فوت (طباطبائی یزدی و صانعی، ۱۴۴۲، ج ۶، ص ۱۹۱؛ محقق حلی، بی تا-ب، ج ۳، ص ۴۱۱).

ثالثاً، در برخی موارد، فقها بیع مازاد بر ثلث را نیز نافذ دانسته اند، آن گاه که فروشنده تصریح کند که بیع به «ثمن المثل» صورت گیرد؛ چراکه در چنین فرضی، جنبه ضرری برای وراث منتفی است و مال همچنان در مسیر حفظ مصلحت ترکه جریان دارد.

رابعاً، اگر استدلال به انفساخ وکالت مبتنی بر قاعده انتقال قهری اموال به ورثه باشد، آنگاه باید حکم به غیرنافذ بودن تصرف وکیل و توقف نفوذ آن بر اذن وراث کرد، نه به انفساخ کامل و مطلق عقد. یعنی در مقام تحلیل حقوقی و فقهی، قاعده ای که صرفاً حکم به انتقال مالکیت می کند، ملازمه ای با انفساخ عقد وکالت ندارد، بلکه صرفاً منشأ توقف یا تعلیق آثار آن می گردد.

نهایتاً باید یادآور شد که حتی اگر وکالت به مال تعلق داشته باشد، اما آن مال از سنخ اموالی باشد که موکل اجازه تصرف در آن ها را بعد از فوت نیز داشته باشد (مانند مواردی از وصیت یا عقود اذنی مبتنی بر اذن استمرار یافته) این استدلال مبنی بر انفساخ، محل اشکال خواهد بود. زیرا در چنین مواردی، شأن وکالت استمرار تصرفات مشروع موکل است، ولو پس از فوت و تحقق آن، موجب زوال این شأن و اذن نخواهد بود؛ بنابراین، دلیل انتقال اموال به ورثه در مقام اثبات انفساخ عقد وکالت، از جامعیت و اطلاق لازم برخوردار نیست و قابلیت خدشه دارد.

۳.۳. رد دلیل زائل شدن اذن

در پاسخ به استدلال مبنی بر زوال وکالت به دلیل زائل شدن اذن، نکاتی قابل توجه است. نخست آنکه در جواز تصرفات وکیل، استمرار اذن و بقای رضا از سوی موکل شرط تحقق و نفوذ اعمال وکیل نیست. بدین معنا که اگر موکل پس از تفویض وکالت به فردی، به طور کامل مسئله را فراموش کرده باشد و در ضمیر خود نیز دیگر اثری از اذن و رضا باقی نمانده باشد، با این حال، تا زمانی که عزل به اطلاع وکیل نرسیده باشد، تصرفات وی نافذ است. این خود دلالت بر آن دارد که تحقق ابتدایی اذن کفایت می کند و استمرار آن به عنوان شرط صحت و نفوذ تصرفات وکیل مطرح نیست (روحانی، بی تا، ج ۳۰، ص ۱۴۸؛ یزدی، بی تا، ج ۶، ص ۱۹۱).

همچنین باید توجه داشت که وکالت، از سنخ «اذن مجرد» که در آن استمرار اذن شرط نفوذ است، محسوب نمی‌شود؛ بلکه وکالت یک رابطه حقوقی مبتنی بر عقد است که مقتضای آن تفویض اختیار تصرف به وکیل است و با تحقق آن، آثار حقوقی خاصی بر آن مترتب می‌گردد، حتی اگر اذن در ادامه وجود نداشته باشد.

در همین زمینه، برخی از حقوق‌دانان نیز تأکید دارند که استمرار نیابت در برخی موارد، صرفاً ناشی از استمرار «اختیار تصرف» است، نه استمرار «اذن». به عبارتی، استمرار تصرف وکیل دلالت بر بقای اذن نمی‌کند، بلکه ناشی از استمرار مشروعیت آن اختیاری است که در لحظه اول به وکیل داده شده است (لنگرودی، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۱۳۴).

با این حال، باید توجه داشت که مفاد ماده ۷۷۷ قانون مدنی تردیدی نسبت به امکان اشتراط بقاء وکالت پس از فوت موکل ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان به موجب شرط ضمن عقد، بقای نیابت وکیل را علی‌رغم فوت موکل تضمین کرد یا خیر؟ دکتر کاتوزیان در تفسیر و توجیه این ماده، چنین اظهار می‌دارد که در فرضی که فوت موکل نتواند نیابت وکیل را از بین ببرد، ماهیت این رابطه دیگر از سنخ وکالت نخواهد بود، بلکه باید آن را وصایت دانست (کاتوزیان، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۲۱۳). در مقابل، دکتر امامی این استمرار نیابت را نوعی جعل ولایت برای مرتهن در فروش مال مرهون تلقی می‌نماید و معتقد است که این ولایت، در صورت فوت مرتهن، به ورثه او منتقل خواهد شد (امامی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۴۶۳).

نکته حائز اهمیت آن است که در فرضی که وکالت در ضمن عقد رهن گنجانده شده باشد، فوت وکیل موجب انحلال آن نخواهد شد، اگرچه در تبیین علت بقای چنین وکالتی، میان فقها و حقوق‌دانان اختلاف نظر وجود دارد. با این حال، چنانچه شرایط الغای خصوصیت محقق باشد، می‌توان حکم استمرار نیابت را به سایر عقود مشابه نیز تسری داد؛ و در فرض ثبوت مناط قطعی، امکان تنقیح مناط نیز وجود خواهد داشت.

۴.۳. مناقشه در روایات

در استدلال قائلین به انفساخ وکالت بر اثر فوت موکل، یکی از ادله‌ای که مورد استناد قرار گرفته، روایاتی است که به گونه‌ای دلالت بر عدم تحقق آثار حقوقی پس از فوت موکل دارد.

۱.۴.۳. روایت عبدالله بن بکیر از امام صادق علیه السلام^۱ (طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۳۶۸؛ حر عاملی، بی تا-ب، ج ۲۰، ص ۳۰۵؛ حر عاملی، بی تا-ج، ج ۷، ص ۱۴۳؛ فیض کاشانی، بی تا-ب، ج ۲۲، ص ۶۸۰؛ کلینی، بی تا، ج ۱۰، ص ۸۰۹؛ محمدباقر مجلسی، بی تا، ج ۲۰، ص ۱۶۷؛ محمدتقی مجلسی، بی تا، ج ۸، ص ۳۱۶).

در بررسی سند روایت مورد استناد قائلین به بطلان وکالت پس از فوت، ارزیابی وثاقت و مذهب راویان اهمیت دارد. در سند این روایت، حسن بن علی بن فضال التیمی قرار دارد. رجالیون درباره وثاقت وی تعبیرات متعددی ارائه داده‌اند؛ به عنوان نمونه، در رجال طوسی (طوسی، بی تا-د، ص ۳۵۴) و اختیار معرفه الرجال (کشی، بی تا، ص ۶۳۵) از او با عبارت «ثقه» یاد شده است. همچنین در خلاصه علامه حلی (علامه حلی، بی تا-د، ص ۳۷) و رجال نجاشی (نجاشی، بی تا، ص ۳۴) و فهرست طوسی (طوسی، بی تا-الف، ص ۱۲۳) تعبیر «ثقه جلیل» آمده است که بر جلالت و وثاقت کامل وی دلالت دارد. علاوه بر این، در اختیار معرفه الرجال (کشی، بی تا، ص ۸۳۱)، او از جمله «أصحاب الإجماع» بر شمرده شده است که جایگاه ممتاز او در میان راویان حدیث را اثبات می‌کند. با این حال، درباره مذهب وی اختلاف نظر وجود دارد. در رجال نجاشی (نجاشی، بی تا، ص ۱۲۰) و اختیار معرفه الرجال (کشی، بی تا، ص ۶۳۵) آمده است که وی «إمامی» بوده، در حالی که رجال طوسی (طوسی، بی تا-د، ص ۳۵۴) تعبیر «إمامی صحیح المذهب ظاهراً» را ذکر کرده است که حاکی از تردید در انتساب او به مذهب امامیه است. از سوی دیگر، در برخی منابع مانند فهرست طوسی (طوسی، بی تا-الف، ص ۱۲۳) تصریح شده که در برخی نسخ غیر معتبر او را «فطحی» دانسته‌اند و در منابع دیگری نظیر رجال نجاشی (نجاشی، بی تا، ص ۳۴) و اختیار معرفه الرجال (کشی، بی تا، ص ۶۳۵)، او را «فطحی» معرفی کرده‌اند. از مجموع این اقوال می‌توان نتیجه گرفت که حسن بن علی بن فضال، ثقه غیرامامی (فطحی) بوده است.

در مورد راوی دیگر این سند، یعنی عبدالله بن بکیر بن أعین الشیبانی نیز تحلیل مشابهی قابل ارائه است. در خلاصه علامه حلی (علامه حلی، بی تا-د، ص ۱۰۶)، فهرست طوسی (طوسی، بی تا-الف، ص ۳۰۴) و اختیار معرفه الرجال (کشی، بی تا، ص ۶۳۵) از او با عبارت «ثقه» یاد شده و همچنین در اختیار معرفه الرجال (کشی، بی تا، ص ۶۳۷) از جمله «أصحاب الإجماع» شمرده شده

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَرْسَلَ يَخْطُبُ إِلَيْهِ امْرَأَةً وَهُوَ غَائِبٌ، فَانْكَحُوا الْغَائِبَ، وَفُرِضَ الصَّدَاقُ، ثُمَّ جَاءَ خَبَرُهُ بَعْدَ أَنَّهُ تَوَفَّى بَعْدَ مَا سَبَقَ الصَّدَاقُ. فَقَالَ: «إِنْ كَانَ أَمْلَكَ بَعْدَ مَا تَوَفَّى، فَلَيْسَ لَهَا صَدَاقٌ وَلَا مِيرَاثٌ؛ وَإِنْ كَانَ أَمْلَكَ قَبْلَ أَنْ تَوَفَّى، فَلَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ، وَهِيَ وَارِثُهُ، وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ».

است که جملگی بر وثاقت وی دلالت دارند. با این حال، در خصوص مذهب وی نیز منابع مذکور از جمله خلاصه (علامه حلی، بی تا-د، ص ۱۰۶)، فهرست (طوسی، بی تا-الف، ص ۳۰۴) و اختیار معرفه الرجال (کشی، بی تا، ص ۶۳۵) بر فطحی بودن او تصریح کرده‌اند. بنابراین، عبدالله بن بکیر نیز راوی ثقة غیرامامی (فطحی) است.

نکته دیگر آن که در متن روایت، تعبیر «عن بعض أصحابنا» به عنوان حلقه‌ای مبهم در سند ذکر شده که سبب ارسال روایت و قطع اتصال به امام معصوم علیه السلام می‌گردد.

بر اساس این تحلیل، با وجود ثقة بودن راویان، از آنجاکه هر دو راوی اصلی غیرامامی (فطحی) بوده و متن روایت نیز مرسل است، روایت یاد شده از نظر رجالی، ضعیف تلقی می‌گردد و نمی‌توان بر اساس آن به اثبات بطلان وکالت پس از موت موکل حکم داد.

در تحلیل نحوه استدلال به حدیث، چنین آمده است که امام علیه السلام در پاسخ به مسئله‌ای درباره ازدواج با زنی توسط وکیل مردی که پس از آن مشخص شده آن مرد فوت کرده است، فرمودند: اگر عقد نکاح بعد از وفات صورت گرفته باشد، زوجه نه مستحق مهریه است و نه از شوهر متوفی ارث می‌برد؛ ولی اگر عقد پیش از فوت واقع شده باشد، نصف مهریه به او تعلق گرفته، از زوج ارث می‌برد و موظف به رعایت عده است. استناد قائلین به بطلان عقد وکالت به این حدیث آن است که می‌گویند: چون مرد (موکل) فوت کرده بود، وکالت نیز به تبع آن باطل شده است، لذا عقد نکاحی که وکیل پس از فوت موکل انجام داده، فاقد اثر حقوقی است. از این رو، زن از مهریه و ارث محروم می‌گردد (بحرانی، بی تا، ج ۲۲، ص ۲۳؛ صاحب جواهر، بی تا، ج ۲۸، ص ۶۷۴).

با این حال، در نقد این استدلال می‌توان چنین پاسخ داد که مبنای حکم امام علیه السلام بر عدم استحقاق مهریه و ارث در فرض نخست، صرفاً به دلیل عدم صحت نکاح با فرد متوفی است، نه به جهت انفساخ وکالت. به عبارت دیگر، بطلان عقد نکاح در این مورد به خاطر عدم امکان تحقق ازدواج با میت است، و نه از آن جهت که وکالت پس از فوت منفسخ شده باشد (یزدی، بی تا، ج ۶، ص ۱۹۲). بنابراین، استدلال بر انفساخ وکالت با این روایت، فاقد ملازمه منطقی مستقیم با ادعای مدعیان بطلان وکالت به صرف موت موکل است.

۲.۴.۳. روایت ابی ولاد الحنات از امام صادق علیه السلام^۱ (ابن بابویه، بی تا، ج ۳، ص ۴۶۰؛ حر عاملی، بی تا-ب، ج ۲۰، ص ۳۰۵؛ فیض کاشانی، بی تا-ب، ج ۲۲، ص ۶۸۱).

سند این روایت از جهت رجال حدیث نیز معتبر است. حسن بن محبوب و ابی ولاد الحنات هر دو از راویان امامی و مورد وثوق هستند. افزون بر این، طریق شیخ صدوق به حسن بن محبوب نیز صحیح است، چرا که مشتمل بر «محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، محمد بن موسی بن المتوکل، عبدالله بن جعفر الحمیری و سعد بن عبدالله، و احمد بن محمد بن عیسی» است که همگی از رجال مورد اعتماد شمرده می شوند؛ بنابراین، سند روایت از منظر علم رجال، صحیح و معتبر است.

در تبیین کیفیت استدلال به حدیث، چنین گفته شده است که حضرت علیه السلام در پاسخ به پرسشی درباره مشروعیت نکاحی که پس از فوت موکل توسط وکیل منعقد شده، بیان می فرماید: اگر عقد ازدواج پس از وفات آمر (موکل) صورت گرفته باشد، هیچ اثری بر آن مترتب نبوده و نکاح باطل خواهد بود، و نه موکل متوفی مسئولیتی دارد و نه مأمور (وکیل). بر این اساس، قائلین به بطلان عقد وکالت با فوت موکل، از این حدیث چنین استفاده کرده اند که وکیل پس از فوت موکل دیگر مجاز به اقدام نیست و تصرفات وی فاقد اثر حقوقی خواهد بود.

اما در نقد این برداشت می توان گفت که بطلان عقد نکاح در این روایت به دلیل انجام نکاح با شخص متوفی است و ارتباط مستقیمی با بطلان وکالت ندارد. به عبارت دیگر، اصل بطلان نکاح با میت، خود موجب فقدان آثار حقوقی مانند مهر و ارث می شود، نه آن که بر پایه انفساخ عقد وکالت باشد؛ لذا استناد به این روایت برای اثبات بطلان وکالت به محض فوت موکل، خالی از اشکال نیست.

نتیجه گیری

این پژوهش با بررسی مبانی نقلی، اصولی و عقلانی در پی آن بود که نشان دهد حکم به بطلان مطلق عقد وکالت بر اثر فوت موکل، علی رغم شهرت آن در فقه امامیه، از پشتوانه استدلالی محکمی برخوردار نیست. در پرتو تحلیل اصول فقهی، ارزیابی نقادانه دیدگاه های فقیهان و توجه به مصادیق قانونی، از جمله ماده ۷۷۷ قانون مدنی، می توان نتیجه گرفت که در مواردی خاص، استمرار وکالت پس از فوت از نظر حقوقی قابل دفاع است.

۱. «عَنْ أَبِي وَلَادٍ الْحَنَاتِ قَالَ: سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَمَرَ رَجُلًا أَنْ يُزَوِّجَهُ امْرَأَةً بِالْمَدِينَةِ... فَوَجَدَ الَّذِي أَمَرَهُ قَدْ مَاتَ. قَالَ يُنْظَرُ فِي ذَلِكَ فَإِنْ كَانَ الْمَأْمُورُ زَوَّجَهَا إِيَّاهُ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ الْأَمْرُ ثُمَّ مَاتَ الْأَمْرُ بَعْدَهُ فَإِنَّ الْمَهْرَ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ الْمِيرَاثِ بِمَنْزِلَةِ الدِّينِ فَإِنْ كَانَ زَوَّجَهَا إِيَّاهُ بَعْدَ مَا مَاتَ الْأَمْرُ فَلَا شَيْءَ عَلَى الْأَمْرِ وَلَا عَلَى الْمَأْمُورِ وَالنِّكَاحُ بَاطِلٌ».

اگرچه مشهور فقها با استناد به ادله‌ای نظیر؛ اجماع، زوال اذن، و انتقال مالکیت اموال به ورثه، قائل به انفساخ وکالت شده‌اند، اما بررسی انتقادی این دلایل نشان داد که هیچ‌یک از آن‌ها به تنهایی برای اثبات بطلان قهری وکالت کفایت نمی‌کند. در مقابل، تحلیل عقلی در قالب قیاس منطقی، و حتی برخی شواهد عرفی و قانونی، نشان می‌دهد که در شرایطی معین، بقای وکالت می‌تواند با مبانی حقوقی سازگار باشد.

این پژوهش در نهایت به قانون‌گذار پیشنهاد می‌دهد که زمینه شناسایی و پذیرش استمرار وکالت را، دست‌کم در مواردی نظیر وکالت‌های انتقالی یا آن دسته از وکالت‌هایی که مبتنی بر التزام مستمر طرفین‌اند، فراهم سازد. این اصلاح می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های قضایی نیز اثرگذار باشد و امکان صدور آرای متنوع‌تر و منطبق با مصلحت را در اختیار قضات قرار دهد.

تحقق این هدف، مستلزم بازاندیشی در تلقی سنتی از مفهوم جواز در عقود اذنی و پذیرش تفسیر دقیق‌تر و انعطاف‌پذیرتری از مبنای اذن و رضایت در این‌گونه قراردادهاست؛ امری که می‌تواند از انسداد حقوقی در روابط واقعی جلوگیری کرده و ظرفیت‌های فقه امامیه را در پاسخ‌گویی به مسائل نوین حقوقی فعال نماید.

منابع

✽ قرآن کریم

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. (بی‌تا). نهاية الدراية في شرح الكفاية. مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث.
- آل‌کاشف‌الغطاء، محمدحسین. (بی‌تا). تحرير المجلة. المجمع العالمي للتقريب بين المذاهب الإسلامية. المعاونة الثقافية. مركز التحقيقات و الدراسات العلمية.
- ابن ادریس، محمد بن احمد. (۱۳۸۷). موسوعة ابن ادریس الحلی (ج ۱-۱۴). دلیل ما.
- ابن‌ابی‌جمهور، محمد بن زین‌الدین. (بی‌تا). عوالی اللثالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة. مؤسسه سید الشهداء (ع).
- ابن بابویه، محمد بن علی. (بی‌تا). من لا یحضره الفقیه. دار الأضواء.
- ابن‌براج، عبدالعزیز بن نحریر. (بی‌تا). المذهب. جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسه النشر الإسلامی.
- ابن حمزه، محمد بن علی. (بی‌تا). الوسيلة إلى نيل الفضيلة. مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی (ره).
- ابن‌زهره، حمزه بن علی. (بی‌تا). غنية النزوع إلى علمی الأصول و الفروع. مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.

- ابن سعيد، يحيى بن احمد. (بى تا). الجامع للشرائع. مؤسسه سيد الشهداء (ع).
- ابن عربى، محمد بن عبدالله. (بى تا). أحكام القرآن. دار الجليل.
- ابن فهد حلى، احمد بن محمد. (بى تا). المذهب البارع فى شرح المختصر النافع. جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامى.
- ابوحيان، محمد بن يوسف. (بى تا). تفسير النهر الماد من البحر المحيط. دار الجنان | مؤسسة الكتب الثقافية.
- اصفهاني، ابوالحسن. (بى تا). وسيلة النجاة. مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (س).
- الطوسى، محمد بن الحسن. (بى تا). تهذيب الأحكام. دار الكتب الإسلامية | مطبعة النعمان | دار صعب |.
- الموسوى الخوئى، الإمام السيد ابوالقاسم. (بى تا). منهاج الصالحين (ج ١-٣). مؤسسة الخوئى الإسلامية.
- الهاشمى الشاهرودى، السيد محمود. (١٤١٧). بحوث فى علم الأصول. مركز الغدير للدراسات الإسلامية.
- انصارى، محمد على (خليفه شوشترى). (بى تا). الموسوعة الفقهية الميسرة. مجمع الفكر الإسلامى.
- بجنوردى، حسن. (بى تا). القواعد الفقهية (بجنوردى). نشر الهادى.
- بحراني، يوسف بن احمد. (بى تا). الحقائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة. جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامى.
- بيهقى نيشابورى كيدرى، محمد بن حسين. (بى تا). إصباح الشيعة بمصباح الشريعة. مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.
- حر عاملى، محمد بن حسن. (بى تا-الف). الفصول المهمة فى أصول الأئمة (تكملة الوسائل). مؤسسه معارف اسلامى امام رضا (عليه السلام).
- حر عاملى، محمد بن حسن. (بى تا-ب). تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة. مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث.
- حر عاملى، محمد بن حسن. (بى تا-ج). هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام. آستانة الرضوية المقدسة. مجمع البحوث الإسلامية.
- حسينى عاملى، محمدجواد بن محمد؛ و علامه حلى، حسن بن يوسف. (بى تا). مفتاح الكرامة فى شرح قواعد العلامة (ط. الحديثة). جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامى.
- حسينى مراغى، عبد الفتاح بن على. (بى تا). العناوين الفقهية. جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامى.
- حكيم، محسن؛ و يزدى، محمد كاظم بن عبد العظيم. (بى تا). مستمسك العروة الوثقى. دار التفسير.
- خمينى، مصطفى. (بى تا). تحريرات فى الأصول. مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (س).
- خوئى، سيد ابوالقاسم. (بى تا). موسوعة الإمام الخوئى. مؤسسة إحياء آثار الامام الخوئى.

- روحانی، محمد صادق. (بی تا). فقه الصادق علیه السلام. مؤلف.
- روزبهان بقلی، روزبهان بن ابی نصر. (بی تا). عرائس البیان فی حقائق القرآن. دار الکتب العلمیه.
- زین، سمیع عاطف. (بی تا). التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم. دار الکتب اللبنانی | دار الکتب المصری.
- سیزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۱۷). مذهب الاحکام. مؤسسه المنار.
- شهید اول، محمد بن مکی. (بی تا). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (۱۰ جلدی). جامعة النجف الدینیة | مکتبة الداوری.
- شهید اول، محمد بن مکی؛ و مختاری، رضا. (بی تا). موسوعة الشهید الأول. مکتب الاعلام الاسلامی فی الحوزة العلمیه. قم المقدسة. معاونیه الابحاث. مرکز العلوم و الثقافه الاسلامیه.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. (بی تا). تمهید القواعد. مکتب الإعلام الإسلامی. مرکز النشر.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی؛ و محقق حلی، جعفر بن حسن. (بی تا). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- شیخ علوان، نعمه الله بن محمود. (بی تا). الفواتح الإلهیه و المفاتيح الغیبیه. دار رکابی للنشر.
- صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر (پدیدآور). (بی تا). جواهر الکلام (ط. الحديثه). مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام).
- صدر، محمد باقر. (۱۴۳۴). موسوعة الشهید السيد محمد باقر الصدر (ج ۱-۲۱). دار الصدر.
- طباطبائی یزدی، محمدکاظم؛ و صانعی، یوسف. (۱۴۴۲). ملحق العروة الوثقی (ج ۱-۲). فقه الثقلین.
- طباطبائی کربلایی، علی بن محمد علی؛ و محقق حلی، جعفر بن حسن. (بی تا). الشرح الصغير فی شرح المختصر النافع. مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی (ره).
- طباطبائی، محمد بن علی. (بی تا). المناهل. مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث.
- طوسی، محمد بن حسن. (بی تا-الف). الفهرست. الشریف الرضی | مکتبه المرتضویه.
- طوسی، محمد بن حسن. (بی تا-ب). المبسوط فی فقه الإمامیه. مکتبه المرتضویه.
- طوسی، محمد بن حسن. (بی تا-ج). النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی. دار الکتب العربی.
- طوسی، محمد بن حسن. (بی تا-د). رجال الطوسی. جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیه بقم. مؤسسه النشر الإسلامی.
- عراقی، ضیاءالدین؛ و نایینی، محمدحسین. (بی تا). الرسائل الفقهیة (نایینی). مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (علیه السلام).
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (بی تا-الف). تحریر الأحکام. مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (بی تا-ب). تذکره الفقهاء (ط الحديثه: الطهارة إلى الجعالة). مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث.

- علامه حلی، حسن بن یوسف. (بی تا-ج). تذکره الفقهاء (ط القديمه: الإجارة إلى النكاح). مكتبة المرتضوية.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (بی تا-د). ترتیب خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال. آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (بی تا-ه). قواعد الأحكام. جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي.
- علامه حلی، حسن بن یوسف؛ و فخرالمحققین، محمد بن حسن. (بی تا). إیضاح الفوائد فی شرح إشکالات القواعد. اسماعیلیان.
- علامه حلی، حسن بن یوسف؛ و محقق کرکی، علی بن حسین. (بی تا). جامع المقاصد فی شرح القواعد. مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث.
- علامه حلی، حسن بن یوسف؛ و مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (بی تا). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله. (بی تا). كنز العرفان فی فقه القرآن. مرتضوی.
- فقہانی، علی بن علی. (بی تا). الدر المنضود فی معرفة صیغ النیات و الإیقات و العقود. مكتبة مدرسة إمام العصر (عج) العلمية.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. (بی تا-الف). النخبة فی الحکمة العملية و الأحكام الشرعية. منظمة الإعلام الإسلامي. مركز الطباعة و النشر.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. (بی تا-ب). الوافی. مكتبة الإمام أمير المؤمنين علی (عليه السلام) العامة.
- قاتنی، محمد. (بی تا). المبسوط فی فقه المسائل المعاصرة (المسائل الطبية). مركز فقه الأئمة الأطهار (عليهم السلام).
- قرطبی، محمد بن احمد. (بی تا). الجامع لأحكام القرآن. ناصر خسرو.
- قطب راوندی، سعید بن هبه الله. (بی تا). فقه القرآن (قطب راوندی). کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
- کشی، محمد بن عمر. (بی تا). اختیار معرفة الرجال. دانشگاه مشهد. دانشکده الهیات و معارف اسلامی. مركز تحقیقات و مطالعات.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (بی تا). الکافی (دارالحديث). مؤسسه علمی فرهنگی دار الحديث. سازمان چاپ و نشر.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (بی تا). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول. دار الكتب الإسلامية.

- مجلسی، محمدتقی (پدیدآور). (بی تا). روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه. بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. (بی تا-الف). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی (ره).
- محقق حلی، جعفر بن حسن. (بی تا-ب). جامع المدارک فی شرح المختصر النافع. مؤلف | مكتبة الصدوق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. (بی تا-ج). ریاض المسائل (ط). الحديثة. مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. (بی تا-د). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. اسماعیلیان.
- محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مومن. (بی تا). کفایة الفقه. جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي.
- مراغی، احمد مصطفی. (بی تا). تفسیر المراغی. دار الفکر.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (بی تا). زبدة البیان فی أحكام القرآن. مكتبة المرتضوية.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. (بی تا). غنائم الأيام فی مسائل الحلال و الحرام. مكتب الإعلام الإسلامي. مركز النشر.
- نایینی، محمدحسین. (بی تا). فوائد الأصول. جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي.
- نجاشی، احمد بن علی. (بی تا). رجال النجاشی. جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي.
- نراقی، محمد بن احمد. (بی تا). مشارق الأحكام. کنگره بزرگداشت محققان ملا مهدی و ملا احمد نراقی.
- یزدی، محمد کاظم بن عبد العظیم. (بی تا). العروة الوثقی (عدة من الفقهاء، جامعه مدرسين). جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي.
- امامی، حسن. (بی تا). حقوق مدنی. اسلامیه.
- امامی، میر سید حسن. (۱۳۶۸). حقوق مدنی. کتابفروشی اسلامیه.
- ایزانلو، محسن؛ و میرشکاری، عباس. (۱۳۸۸). عزل وکیل. دانشگاه امام صادق ع - پژوهش نامه حقوق اسلامی.
- باقری اصل، حیدر. (۱۳۹۰). احکام عمومی فسخ قانونی عقود لازم. دانشگاه تبریز.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۹۱). الفارق. گنج دانش.
- سبحانی تبریزی، جعفر. (بی تا). الإيضاحات السنية للقواعد الفقهية. مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.

- عراقی، اکبر؛ باقری اصل، حیدر؛ و مسعودی، ناصر. (۱۴۰۴). بقای وکالت انتقالی بعد از فوت و حجر موکل. دانشگاه سمنان-مطالعات فقه و حقوق اسلامی.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۶۴). حقوق مدنی، عقود اذنی، وثیقه‌های دین. به‌نشر.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۴). عقود معین (عطایا، هبه، وقف، وصیت). گنج دانش.